

تحلیل توصیفی - ریشه‌شناختی مناصب و مقامات

در یادگار زیریران

شیمیا صدیقی^۱

حسین نجاری^۲

چکیده

یادگار زیریران، یکی از کهن‌ترین متون حماسی - مذهبی و در اصل به زبان پارسی و احتمالاً نثری توأم با شعر است که دلاوری‌های ایرانیان در برابر سپاه خیونان را روایت می‌کند. حضور صاحب منصبان در این جنگ، این متن را از نظر بررسی تعدادی از مقامات درباری که در جنگ حضور دارند، در کنار مقامات لشکری ارزشمندتر کرده است. هدف از انجام این پژوهش، بررسی ریشه‌شناختی مناصب درباری و لشکری در متن یادگار زیریران و سپس ارائه توضیح مختصری از چگونگی وظایف آنها است. تحلیل مناصب ذکر شده در متون کهن، از نگاه ریشه‌شناسی، درک بهتر و روشن‌تر وظایف و سلسله مقامات را باعث می‌شود که در زمان خود از اهمیت خاصی برخوردار بودند. بنابراین می‌توان گفت وجود برخی صورت‌ها میان این مناصب، نوعی وابستگی به دوره‌ای کهن‌تر از عهد ساسانی را بیان می‌دارد و یا وجوه تمایز میان برخی مناصب به ظاهر مشابه را روشن‌تر می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: یادگار زیریران، زبان پارسی، ریشه‌شناسی، مناصب درباری و لشکری، ساسانیان.

۱- مقدمه

یادگار زیریران متن کوچکی به زبان پهلوی ساسانی و ظاهراً به نثر همراه با شعر است، اثری حماسی و یکی از قدیمی‌ترین تعزیه‌نامه‌ها و نمایش‌نامه‌های ایرانی به شمار می‌آید که در زمان ساسانیان گردآوری و مکتوب شده است و به نظر می‌رسد گوسان‌ها در حفظ و نگهداری آن نقش به‌سزایی داشتند. این متن داستان نبرد میان ایرانیان و خیونان را روایت می‌کند، هنگامی که خبر پذیرفتن دین بهی توسط گشتاسب و خاندانش به ارجاسب، پادشاه خیونان می‌رسد؛ سفیرانی را به ایران می‌فرستد تا با تهدید، آنان را از پذیرفتن این دین منصرف کند اما با پاسخ منفی ایرانیان روبرو می‌شود؛ پس جنگ شروع می‌شود... حضور واژه‌ها، ترکیبات و ساختارهای پارسی و نداشتن اشاره‌ای به اوضاع زمان ساسانیان دلیلی است بر

^۱ (نویسنده مسئول) کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز
sedighii.sh@gmail.com

^۲ استادیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز
najari@shirazu.ac.ir

سروده شدن این متن در زمان اشکانی (ماهیار نوابی، ۱۳۸۷: ۷؛ آموزگار، ۱۳۹۲: ۶). قدمت یادگار زریران را می‌توان از طریقی دیگر اثبات کرد و آن وجود نام‌های اوستایی است که بعضی از آنها چندین بار در متون اوستایی تکرار شده‌اند:

اوستایی	فارسی میانه
vištāspa- (یسن ۱۲: ۷؛ ۲۸: ۷؛ ۴۶: ۱۴ و یشت ۵: ۱۰۸؛ ۹: ۲۹؛ ۱۷: ۵۲؛ ۱۹: ۸۷ و ۹۳)	wištāsp
zairi.vari- (یشت ۱۳: ۱۰۱)	zarēr
ĵāmāspa- (یسن ۴۶: ۱۷؛ ۵۱: ۱۸ و یشت ۵: ۶۸)	ĵāmāsp
bastavari (یشت ۱۳: ۱۰۳)	bastwar
spəntō.δāta- (یشت ۱۳: ۱۰۳)	spandyād
humāyā- (یشت ۹: ۲۹ و ۱۳: ۱۳۹)	humāy
arəjat.aspa- (یشت ۵: ۱۰۹ و ۱۱۶: ۹؛ ۳۰)	arĵāsp
fraš.həm.varəta- (یشت ۱۳: ۱۰۲)	frašāward
hutaosā (یشت ۹: ۲۶؛ ۱۳: ۱۳۹؛ ۱۵: ۳۵)	Hutos

۱-۱- بیان مسئله

مناصب و القابی که در دوره ساسانیان برای افراد انتخاب می‌شد فارغ از شرح وظایف، نشان از احترامی داشت که برای هر فرد قائل بودند. اما در دوره‌ای، با زیاد شدن این القاب، تشخیص وظایف و سلسله مراتب موجود میان درباریان و لشکریان سخت شد. با وجود این بر اساس متون تاریخی و منابعی که بعد از ساسانیان و در دوره اسلامی نوشته شد و نیز بر مبنای اطلاعات ریشه‌شناسی و کتیبه‌های بازمانده، می‌توان تا حدودی مسئولیتی را که این منصب‌ها عهده‌دار بودند، حدس زد. درست است که متن یادگار زریران متعلق به دوره اشکانی است اما چون در زمان ساسانیان گردآوری و مکتوب شده است بسیاری از مناصب ذکر شده در هر دو دوره به کار رفته است. همچنین بعضی از این القاب و مشاغل در طول زمان از بین رفتند و یا از اهمیت آنها کاسته شد و یا بار معنایی متفاوتی به خود گرفت. مناصبی را که در متن یادگار زریران ذکر شد، می‌توان به دو دسته مناصب درباری و مناصب لشکری تقسیم کرد که هر یک به نوبه خود وظیفه خاصی را برعهده داشتند.

۱-۲- پیشینه پژوهش

گیگر^۱ (۱۸۹۰) متن یادگار زریران را به آلمانی ترجمه و چند بند از آن را آوانویسی کرد و این متن را با شاهنامه مقایسه نمود، پالیارو^۲ (۱۹۲۵) کل این متن را آوانویسی و به زبان ایتالیایی ترجمه کرد، بنونیست^۳ (۱۹۳۲) برای نخستین بار متن یادگار زریران را شعر دانست و آن را در قالب‌هایی شش هجایی سرود و سپس به آوانویسی و ترجمه آن به زبان فرانسوی پرداخت، بویس^۴ (۱۹۸۷) یادگار زریران را بررسی و به نقل از بنونیست آن را شعری قهرمانانه^۵ بیان کرد. او شخصیت‌های این داستان را در متون اوستایی تحلیل نمود.

بهار^{۱۳۱۴} این متن را به فارسی ترجمه کرد، ماهیانوایی (۱۳۷۴) به آوانویسی، ترجمه فارسی و مقایسه آن با شاهنامه پرداخت و در آخر یادداشتی بر برخی از واژه‌ها نوشت و واژه‌نامه‌ای از آن ارائه داد، آموزگار (۱۳۹۲) این متن را به فارسی ترجمه و در ارتباط با بعضی واژگان توضیحات مختصری بیان کرد، غیبی (۱۳۹۵) یادگار زریران را ترجمه، آوانویسی و یادداشت‌هایی در ارتباط با این متن ارائه کرد و سپس با روایت‌های شاهنامه، ثعالبی و طبری مقایسه نمود و آن را در منابع دیگر نیز بررسی کرد. رضایی باغبیدی (۲۰۱۸) نظریاتی نو پیرامون ساختار متن و شخصیت‌های به کار رفته در داستان ارائه کرد.

در آثار زیادی مناصب و مشاغل (به ویژه در زمان ساسانیان) ذکر و در مواردی تحلیل شدند، بسیاری از این آثار، کتب تاریخی‌اند که در صورت لزوم توضیحاتی نیز در ارتباط با برخی مناصب و مقامات داده شده است. اما در برخی از آثار جزئیات بیشتری در این مورد ذکر شده است مانند تفضلی (۱۳۸۵) در کتاب جامعه ساسانی به مشاغل درباری نیز اشاره‌هایی کرده است، نفیسی (۱۳۸۴) و کریستن‌سن (۱۳۸۸) به بیان تاریخ ایران ساسانی پرداختند و در مورد برخی از مقامات درباری و جنگی توضیح مختصری ارائه کردند، موسوی حاجی و خراشادی (۱۳۸۹) مناصب درباری را بر اساس شواهد تاریخی و کتیبه‌ای بررسی کردند، اوشیدری (۱۳۹۴) برخی مناصب را به کمک متون باستانی توضیح داد.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

این پژوهش در راستای شناخت بهتر جامعه ایران باستان به ویژه ایران عصر ساسانی است و با بررسی ریشه‌شناسانه و شناخت جایگاه و وظایف هر یک از مناصبی که در متن یادگار زریران ذکر شده است می‌توان به این تصور رسید که چه کسانی در لشکرکشی در کنار سربازان و در کاروان جنگی حضور دارند و هر یک دارای چه وظایفی نیز هستند.

¹ Geiger, W.

² Pagliaro

³ Benveniste, E.

⁴ Boyce, M.

⁵ heroic poem

۲- روش تحقیق

شیوه تحقیق در این پژوهش توصیفی است و واژه‌ها پس از تقسیم‌بندی به دو گروه مناصب درباری و مناصب لشکری به شیوه مکنزی آوانویسی شدند، سپس به ذکر مثال از هر منصب در این متن پرداخته شد و نمونه‌های مشابه هر مدخل در سایر زبان‌های ایرانی، ذکر و پس از آن ریشه‌شناسی و تحلیل و توضیح هر یک از مناصب صورت گرفت.

۲-۱- مناصب درباری

āxwarr sālār آخور سالار، میر آخور

pas bastūr pad nihān ō āxwarr sālār gowēd kū wištāsp framān dād ...

پس بستور، پنهان به آخور سردار گوید که گشتاسب فرمان داد ... (یادگار زریران، بند ۸۲)

فارسی باستان: *āxvarnapati*، پارتی کتیبه‌ای āxwarrbed، فارسی میانه کتیبه‌ای āx^v arrbed (هینز^۱، ۱۹۷۵: ۲۶؛ تاورنیه^۲، ۲۰۰۷: ۴۱۵؛ هویز^۳، ۱۹۹۹: ۵۵).

āxwarr «اصطبل، طویله»: ایرانی باستان: *ā-hvarna*، مشتق از پیشوند -ā و ریشه اوستایی-x^var «خوردن»، پارتی: -āwxar، -āxwar «خوردن» (مکنزی^۴، ۱۳۸۳: ۴۷؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۳۹؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴۷؛ بارتولومه^۵، ۱۹۶۱: ۱۸۶۵؛ دورکین-مایستر ارنست^۶، ۲۰۰۴: ۷۱ و ۷۹).

sālār «رهبر، رئیس»: مشتق از دو جزء -sar و -dār: فارسی باستان: *sara-dāra*، اوستایی: *sarō.dāra* از -sarah «سر» و -dāra «دارنده» صفت فاعلی از ریشه -dar «داشتن، نگه داشتن»، سنسکریت: -śīras (هوبشمان^۷، ۱۸۹۵: ۷۲؛ هرن^۸، ۱۸۹۳: ۱۵۳؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۶۹۰ و ۱۵۶۵، مایرهورف^۹، ۱۹۹۶: ۶۳۸).

در کنار واژه آخورسردار/سالار از واژه آخورید نیز استفاده شده است چنانکه در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت از فردی به نام وردان آخورید (wardān āxwarrbid) یاد شده است و جزء کسانی بوده که در زمان بابک شاه زیسته است و شاپور اول برای روان این افراد آموزش طلبیده است (هویز، ۱۹۹۹: ۵۵). سردار و سالار معنای «سر و بزرگ» را دارد، اوشیدری آخورپتان سردار (سالار) را سر و بزرگ آخور و اصطبل، ستوربان می‌داند در حالی که به نظر نگارندگان، احتمالاً مقام آخور سالار با ستوربان متفاوت است و آخورسردار کسی است که به نگهداری از اصطبل شاهی می‌پردازد و در هنگام جنگ نیز وظیفه

¹ Hinz, W.

² Tavernier, J.

³ Huyse, Ph.

⁴ Mackenzie, DN.

⁵ Bartholomae, Chr.

⁶ Durkin-Meisterernst

⁷ Hübschmann

⁸ Horn

⁹ Mayrhofer

آماده‌سازی حیوانات را برعهده داشته است در صورتی که شواهد نشان می‌دهد ستوربانان در کنار پیل‌بانان و گردونه‌رانان در میدان جنگ حضور دارند (نک. **stōrbān**). همچنین شغل دیگری به نام «آخورآمار دیبهر»^۱ (دبیر اصطبل شاهنشاهی) نیز در زمان ساسانیان وجود داشته است (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۶۵). غیبی آخورسالار را همان اسپ‌دار در شاهنامه می‌داند و آن را با میرآخور در مثنوی^۲ مقایسه می‌کند (غیبی، ۱۳۹۵: ۱۴۸).

علاقه‌ای که شاهان به سوارکاری و شکار داشتند و تعداد زیاد اسب‌های شاهی موجب شد تا فردی به نام آخور سالار برای نگهداری از اصطبل شاهی منصوب گردد. این شخص سرپرست چهارپایان شاه بود و اسبان شاهان را پرورش می‌داد (موسوی حاجی و خراشادی، ۱۳۸۹: ۱۹۳). فهرست دربار ساسانی شامل عنوان‌های «رئیس تشریفات»، «نگهدارنده اسبان شاهی» یا آخورید (**hwrt**)^۳، نخجیرید (**nhcrt**) و شرابدار (**mdkd' r**) است (لوکونین، ۱۳۵۰: ۶۶).

ērān dahibed ایران-شاه، شاه ایران

az wištāspšā[h] **ērān dahibed** ō arjāsp ī xyōnān xwatāy drūd ...

از گشتاسب شاه ایران **دهیوبید** به ارجاسب خیونان خدای درود ... (یادگار زیربان، بند ۱۷)

ērān: «ایران» (اسم مکان) مشتق از **ēr** «آزاده، اصیل» و پسوند مکان **-ān** است، در فارسی میانه **ēr** نام قوم ایرانی (آریایی) بوده که در ترکیب با پسوند مکان **-ān**، اسم مکان «ایران» ساخته شده است؛ ایرانی باستان: ***aryānām** (از **-arya**). فارسی باستان: **ariya-** «آریایی»، اوستایی: **-airiia**، سنسکریت: **-ārya**، پارتی: **aryān** (مکنزی، ۱۳۸۳: ۶۰ و ۷۰؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۷۰؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۹۸؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۵۳؛ مکنزی، ۱۹۹۸: ۵۳۴).

dahibed: فارسی باستان: ***dahyupati** اوستایی: **daiñ'hu-pati**، پارتی کتیبه‌ای: **dyhpty**، فارسی میانه کتیبه‌ای: **dyhpty**، فارسی میانه مانوی: **dahibed** (هینز، ۱۹۷۵: ۸۰؛ ژینیو^۴، ۱۹۷۲: ۲۲ و ۵۱؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۱۳۷).

این واژه از دو جزء **dahi-** و **-bed** مشتق شده است:

dahi-: فارسی باستان: **dahyu-** «سرزمین، ایالت»، اوستایی: **daiñ'hu-**، **dahiu-**

«سرزمین»

قس سنسکریت: **-dāsyu** «دیو، دشمن خدایان، بربر، بی‌دین» (حسن دوست معتقد است این واژه در اصل به «سرزمین (بیگانه) یا مردم (بیگانه)» اشاره دارد)، فارسی میانه ترفانی: **deh** «سرزمین، کشور» (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۶۸۱ و ۷۰۶؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۰؛ هرن، ۱۸۹۳: ۱۳۱؛ مایرهورفر، ۱۹۹۲: ۷۱۱؛ بویس، ۱۹۷۷: ۳۸؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۴۰۸).

^۱ اوشیدری دبیر را این گونه بیان می‌دارد.

^۲ «میرآخور دیگر و خر دیگر است/ نی هر آن کو اندر آخور شد خر است» (مولوی، دفتر پنجم)

^۳ Kent, R.A.

^۴ Gignoux, Ph.

bed- اوستایی: -pati, paiti- «سرور، آقا»، سنسکریت: -pati «آقا»، مشتق از هند و اروپایی: *poti- «آقا، شوهر، سرور» (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۸۲۱؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۷۳؛ پوکورنی^۱، ۱۹۶۰: ۸۴۲). آنچه از القاب شاهان مختلف برمی آید شکوه و صلابتی است که مقام شاهی آنان را توصیف می کند. برای مثال شاپور یکم که خود را «پرستنده مزدا و شاه ایران» و یا در جایی دیگر «همتای خورشید و ماه» می خواند و یا خسرو دوم که خود را چنین می نامد: «بغی نامبردار در میان مردان، دارای آوازه بلند، آنکه با خورشید برمی خیزد، و به شب دیدگانش را می بخشد.» (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۱۲۳). اوشیدری ذیل واژه دخیو چنین می نویسد: «دخیو یا دخیوم واژه ای اوستایی است در معنای «کشور و ایالت» و نیز ایزد نگهبان ایالت است و از یاران و همکاران ازیرین محسوب می شود، در فرس هخامنشی و پهلوی به دهیو تبدیل شده و واژه ده از آن ریشه است. در زمان هخامنشیان بر سر هر دهیو یک مرزبان یا ساتراپ گماشته بودند» (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۲۷۶). دهیوید خود به تنهایی در معنای «حاکم سرزمین» به کار رفته است و قرار گرفتن واژه ērān در کنار آن به نوعی تأکید بیشتری را بر «حاکم سرزمین ایران» بودن، بیان می دارد.

bayaspān پیک، پیام آور

pas har mardom az bayaspān azd mad ō dar ī wištāspšā[h] mad hēnd ...

پس هر مردم [را که] از بیسپان (سفیر، پیام آور) آگهی آمد به در گشتاسب شاه آمدند ... (یادگار زریران، بند ۲۶)

پارتی کتیبه ای: by' spn؛ پارتی مانوی: bayāspān (ژینیو، ۱۹۷۲: ۵۰؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۱۲۰)

مشتق از -asp+ -ān bay-+ bi- از اوستایی -bitya «دو» و asp از فارسی باستان: -aspa، اوستایی: -aspa-، -aspā-، سنسکریت: -śva «نریان». -ān- پسوندی است که صفت نسبی می سازد (مکنزی، ۱۳۸۳: ۵۱؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۲۵؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۹۶۳؛ هرن، ۱۸۹۳: ۱۹؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۱۳۹). این واژه معانی متفاوتی دارد (برای اطلاعات بیشتر نک. منصوری، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۱) در این متن اشاره به سفیر یا ماموری دارد که از سوی ارجاسب، پادشاه خیونان، به دربار گشتاسب، پادشاه ایران فرستاده می شود.

bidaxš وزیر، وزیر اعظم

pas wištāsp ō kaygāh nišīnēd ud jāmāsp ī bidaxš ō pēš xwāhēd ...

پس گشتاسب [شاه] به کیگاه نشیند و جاماسب بیدخش [را] به پیش خواهد ... (یادگار زریران، بند ۳۵)

مادی: -patixšāyaθya*؛ پارتی کتیبه ای: bthš, bythš؛ فارسی میانه کتیبه ای: bthškn «پسر بیدخش»، bidaxš, bthšy (هینز، ۱۹۷۵: ۱۸۶؛ ژینیو، ۱۹۷۲: ۲۰ و ۵۰؛ هویز، ۱۹۹۹: ۵۵).

¹ Pokorny, J.

نیبرگ این واژه را مشتق از **bitiyaxša* می‌داند و «چشم دوم (شاه)» ترجمه می‌کند. بر این اساس **bitiyaxša* از دو واژه اوستایی *-bitiia-axš-* ساخته شده است که *bitiia* «دوم» و *-axš-* «چشم» ترجمه می‌شود. مارکوآرت نخست این واژه را با فارسی باستان *patixéithēs* که از یونانی گرفته شده بود، دانست اما بعد واژه را مشتق از *-patixšāyaθiy-* و صورت فارسی میانه و پارتی *-pā/ ādi(x)šāh-* در نظر گرفت مشتق از *-pati-āxš-* «ناظر» از ریشه اوستایی *-āxš-* «نظارت کردن»؛ هینتز واژه را از ایرانی باستان *-dvitiyaxšaya-* و در معنای «فرمانروای دوم» گرفته است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۵۳؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۴۷؛ ساندرمن^۱، ۱۹۸۹: ۲۴۴-۲۴۲؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۳۱۰).

از بیدخش در کتیبه‌های ساسانی، در فهرست مقامات تحت فرمان اردشیر و شاپور در کتیبه کعبه زردشت به عنوان مقام بالا و پس از اعضای مقامات دربار یاد شده است (ساندرمن، ۱۹۸۹: (ایرانیکا) ۲۴۴-۲۴۲). در آغاز تسلط ساسانیان، مرزبانان اشکانی ارمنستان خراجگزار ساسانیان شدند و لقب «بیدخش» را حفظ کردند (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۱۸۷). این کلمه را کریستن‌سن در کتاب خود به صورت «بدیشخ» آورده است که «صورت مقلوب «بدیشخ» است و بنابر نظر اندریاس از کلمه ایرانی باستان *-paḏeyāxštar** در معنای «ناظر» مشتق شده است.» (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۱۹) در زمان ساسانیان ایران به چهار ایالت عمده برحسب جهت‌های چهارگانه تقسیم شده بود و یک بدیشخ بر هر یک از این ایالات منصوب می‌شد و این یکی از رسمی بود که ساسانیان از اشکانیان گرفته بودند. ویسهوفر بیدخش را در کنار ارگ بد از برجسته‌ترین مقامات دربار به شمار می‌آورد که دارندگان این مقام از اطرافیان نزدیک شاهنشاه بودند و واژه بیدخش را که احتمالاً همیشه از خاندان سلطنتی بود به لحاظ ریشه‌شناسی «شاه دوم» و «نایب السلطنه» یا «وزیر بزرگ» ترجمه کرده است (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۲۳۴). بهار آن را «دارنده قدرت دوم، شخص دوم مملکت» می‌داند. این مقام در متن یادگار زیربان لقبی است برای جاماسپ که در دوره‌های متاخر مترادف با صدراعظم می‌شود (بهار، ۱۳۸۹: ۲۷۴). بزرگ‌ترین جایگاه در فهرست درباریان اردشیر، بیدخش اردشیر بود، این عنوان متعلق به شخصی از خاندان شاهی بود که در غیاب شاه نایب السلطنه بود (لوکونین، ۱۳۵۰: ۶۵). اکبرزاده به نقل از شومون می‌نویسد: «به نظر می‌رسد در نخستین سده شاهنشاهی ساسانی ما شاهد سلسله‌ای از «بیدخشان» در منطقه گرجستان هستیم. جدای از بیدخش ذکر شده در یکی از کتیبه‌های پارتی، از «بابک بیدخش» در روی جامی سیمین که در یکی از گورهای آرمازی به دست آمده است، نوشته و تصویری در دست است که متن برگردان شده هنینگ چنین است: «بابک، بیدخش، پسر اردشیر، پسر شاپور بیدخش» (اکبرزاده، ۱۳۸۲: ۲۴)؛ غیبی نیز به نقل از اشتاکلبرگ^۲ بیان می‌دارد که بیدخش و بدخشان با هم مرتبط هستند (غیبی، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

¹ Sundermann, W.

² Stackelberg, WZKM (1901), p.384

darīgbed وزیر دربار، رئیس دربار

... tō brād u-š bārag-ī|z ī bē burd ān zarrēn darīgbed ud nām-xwāst ī hazārān kē āyēd ō razm tāzēd ...

... برادر تو [را] و باره‌اش [را] هم ببرند آن زرین دریکبد [را] و نامخواست هزاران که آید و رزم تازد ... (یادگار زیربان، بند ۴۸)

darīg: مشتق از دو جزء **dar-** و پسوند صفت نسبی ساز **-īg**:

فارسی باستان: **duvara-** «در»، اوستایی: **duuar-** «در»، سنسکریت: **dvār-**, **dvāra-** فارسی میانه ترفانی: **dar** «در، دروازه، گذرگاه» (کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۲؛ هرن، ۱۸۹۳: ۱۲۰؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۷۶۶؛ مایرهوفر، ۱۹۹۲: ۷۶۴؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۱۳۸).

bed-نک. ērān dahibed

مکنزی دریکبد را «رئیس تشریفات دربار» و اوشیدری «ریاست امور دربار» ترجمه کردند (مکنزی، ۱۳۸۳: ۶۱؛ اوشیدری، ۱۳۹۴: ۲۷۹) درید یکی از بلندپایگان دربار شاهنشاهی بود که بر مرتب بودن کارهای دربار به ویژه بر درست بودن آیین‌ها و سنت‌های دربار نظارت داشت. همچنین وظیفه پیام‌رسانی را نیز به او نسبت داده‌اند، اینکه از شاه پیام می‌آورد و یا پیام‌ها را به شخص شاه می‌رساند. می‌توان گفت پرده‌دار زبردست درید محسوب می‌شد تا کسانی را که اجازه بار می‌یافتند به درون و بیرون راهنمایی کند. بعضی این مقام را مربوط به دربار نمی‌دانند مثلاً لوکونین آن را «رئیس دروازه‌بان‌ها» و «دربان کاخ» ترجمه کرد یا ویسهوفر مقام درید را «رئیس یا سرپرست دروازه‌بان‌ها» می‌داند (موسوی حاجی و خراشادی، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۸۹؛ ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۲۳۵).

به نظر نگارندگان از آنجایی که در متن یادگار زیربان نام دریکبد ذکر شده است، شاید بتوان گفت این فرد جز اطرافیان شاه بوده است و در هنگام جنگ نیز با کاروان جنگ همراه می‌شد و بر تشریفات درباری در اردوگاه جنگ نیز نظارت داشته است.

dēwān mahist دیوان مهست، رئیس دیوان

... abrahīm ī dēwān mahist abar pāy ēstād ud frawardag pad buland xwānd ...

ابراهیم دیوان مهست بر پای ایستاد و نامه به بلند بخواند ... (یادگار زیربان، بند ۹) **dēwān**: نیبرگ این واژه را احتمالاً از صورت **-dipi-vahana*** «جایگاه اسناد» می‌داند. از ریشه اوستایی **vah-** «ماندن»، سنسکریت: **vas-** «زیستن، ماندن». حسن دوست صورتی دیگر از فارسی

^۱ دیوان یکی از سازمان‌های اداری در زمان ساسانیان به شمار می‌رفت که آن را از گذشتگان خود به ارث برده بودند. تعداد دیوان در متون دوره اسلامی متعدد است اما چند نمونه مهم از آن را می‌توان نام برد: دیوان وزارت، دیوان خراج، دیوان استیفا، دیوان وظایف، دیوان جیش، دیوان عرض، دیوان حرس، دیوان اوقاف، دیوان مظالم، دیوان رسائل، دیوان برید و دیوان اشراف. هر کدام از آنها وظایفی را عهده دار بودند برای نمونه دیوان وزارت تحت نظارت وزیر که بر همه کارهای کشور ریاست داشت و یا دیوان جیش: اداره کردن کارهای لشکری، دیوان رسائل: صدور و فرستادن نامه‌های دربار به داخل و خارج کشور، دیوان برید: اداره چارپایانی چون اسب‌های تندرو یا پیک‌ها (نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی (۱۳۸۴)، صص ۲۷۰-۲۷۲).

باستان **dipi-pāna* را بیان می‌دارد که از *dipi* «نوشته» و ریشه *pā-* «پاییدن، حفظ کردن» مشتق شده است و «(محل) نگهداری اسناد» معنی می‌دهد (مکنزی، ۱۳۸۳: ۶۴ و ۱۰۳؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۶۴؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۴۰۵؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۳۹۴؛ مایرهوفر، ۱۹۹۶: ۵۳۱).

mahist: فارسی باستان: *maθišta-* «بزرگترین»، اوستایی: *-masišta-* (*išta-*) پسوندی است که صفت عالی می‌سازد). فارسی میانه ترفانی: *mahist*: پارتی: *masiš* «بزرگترین، برترین» (کنت، ۱۹۵۳: ۲۰۱؛ هرن، ۱۸۹۳: ۲۲۴؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۱۵۵؛ بویس، ۱۹۷۷: ۵۸؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۳۳ و ۲۲۸).

dibīrān mahist دبیران مهست، سر دبیران

abrāhīm ī dibīrān mahist frawardag bē hambašd ...

ابراهیم دبیران مهست، نامه [را] مهر کرد ... (یادگار زیربان، بند ۲۲)

در دو مثالی که از *dēwān mahist* و *dibīrān mahist* در یادگار زیربان آمده است از فردی به نام ابراهیم یاد شده است. ماهیار نوبی معتقد است این دو مناصب تفاوت دارند، در صورتی که آموزگار این دو منصب را یکی می‌داند و ترجمه رئیس دیوان شاهی را برای هر دو بیان می‌دارد (ماهیاری نوبی، ۱۳۸۷: ۸۳؛ آموزگار، ۱۳۹۲: ۱۵). اما بر اساس اطلاعات به دست آمده نقش دیوان مهست با دبیران مهست متفاوت است و دیوان در اصل یکی از سازمان‌های اداری زمان ساسانیان بوده است که شاخه‌های گوناگونی دارد. یکی از آنها، دیوان رسائل است که صدور و ارسال نامه‌های دربار را برعهده داشته است. اما دبیران در اصل کاتبانی بودند که درباره امور مختلف خواندن و نوشتن می‌آموختند بنابراین می‌توان احتمال داد که در خط اشتباهی کوچک رخ داده است که فرض یکی شدن دو منصب را به خاطر می‌آورد. در این متن هنگامی که زیریر قصد دارد پاسخ نامه ارجاسب را از زبان ویشناسپ بدهد متن نامه را به فردی به نام ابراهیم (*dibīrān mahist*) دیکته می‌کند که بویس این فرد را رئیس کاتبان می‌نامد و معتقد است ابراهیم، نامی است سامی و اشاره به دوره‌ای دارد که کاتبان سامی توسط ایرانیان در دربار مشغول به کار شدند (بویس، ۱۹۸۷: ۱۲۸-۱۲۹)؛ «دیبهر بذ یا دبهران مهیشت به رئیس طبقه دبیران ایران گفته می‌شده است» (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۲۸۵).

dibīr-ān: ایرانی باستان: **dipi-vara-* مشتق از فارسی باستان *dipi-* «نوشته» و ریشه اوستایی *var-* «پوشاندن، حفظ کردن» (معنای لفظی آن، کسی که حافظ نوشته‌ها است). حسن دوست از اشتقاق دیگری در کنار **dipi-vara-* یاد می‌کند: **dipi-bara-* از ریشه *bar-* «حمل کردن، بردن». پسوند *-ān* در واژه *dibīrān* پسوند جمع است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۶۴؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۶۳؛ حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۶۷؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۱۸۰؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۱؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۳۶۰).

mahist: نک. *dēwān mahist*

«دبیران مهست، نام رئیس دیوان شاهی بوده است.» (بهار، ۱۳۸۹: ۲۷۴).

دبیران مهست یا ایران دبیرد نامی است که بر رئیس طبقه دبیران گذاشته می‌شد و یکی از مقامات مهم دربار ساسانی به شمار می‌رفت، وظیفه او ریاست بر همه دبیران دربار بود. گاهی نام او جزء نزدیکان

شاه ذکر به شمار می‌رفت و در بعضی موارد ماموریت‌های سیاسی نیز به او محول می‌شد. کریستن‌سن به نقل از خوارزمی دبیران دولتی را به: داد دبیر (دبیر عدلیه)، شهر آمار دبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی)، کدگ آمار دبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی)، گنج آمار دبیر (دبیر خزانه)، آخور آمار دبیر (دبیر اصطبل شاهی)، آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها) و روانگان دبیر (دبیر امور خیریه، اموری که مربوط به روان است) تقسیم می‌کند (کریستن‌سن، ۱۳۸۸: ۹۵ و ۹۶).

فرستاده frēstag

pas jāmāsb ī pēšēnīgān sālār zūd andarōn andar šud u-š ō wištāspšā[h] gōwēd kū az arjāsp ī xyōnān xwadāy dō frēstag mad ...

پس جاماسب پیشینیان سردار زود اندرون اندر شود و به گشتاسب شاه گوید که از ارجاسب خیونان خدای دو فرستاده آمد ... (یادگار زیران، بند ۵)

پارتی کتیبه‌ای: frēstag؛ پارتی مانوی: frēstag, frēstag؛ فارسی میانه کتیبه‌ای: plystky (ژینیو، ۱۹۷۲: ۳۲ و ۵۶؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۸۵ و ۱۶۰)

مشتق از دو جزء **frēst-** + **ag-** (پسوندی است که از ماده مضارع، صفت فاعلی می‌سازد).

مشتق از ایرانی باستان: *-fra-ištaka**، فارسی باستان: پیشوند *fra-* به همراه ریشه *-aiš-* «شتافتن»، «به پیش فرستادن، روانه کردن» ترجمه می‌شود.

هرن ذیل مدخل *fīristāden* پیشوند *fra-* را با ریشه *stā-* «ایستادن» می‌آورد و «ارسال کردن، فرستادن» ترجمه می‌کند (مکنزی، ۱۳۸۳: ۷۵؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۲۶؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۶۴؛ هرن، ۱۸۹۳: ۱۸۲).

کریستن‌سن در کتاب خود لحظه ورود فرستاده به شهر را این گونه بیان می‌دارد که «هنگامی که فرستاده‌ای از کشوری دیگر می‌آمد مرزبان آگاه می‌شد و سواری می‌فرستاد و خبر می‌داد که او کیست و از کجا می‌آید و چند سوار و پیاده به همراه دارد و برای چه آمده است، در هر شهر فردی معتمد با او همراه می‌کردند تا در جای مناسب اقامت کند و چنانکه شایسته است با او برخورد شود و این کار را در هر شهر انجام می‌دادند تا به مقصد برسد. هدف از همراهی فردی معتمد با فرستاده آن بود که مبادا در این میان جاسوسی صورت گیرد و تعداد لشکریان یا قسمت‌های مهم هر شهر را شناسایی کند. زمانی که فرستاده به پایتخت وارد می‌شد سپاه در بیرون بارگاه حاضر می‌شد و شهنشاہ بار می‌داد و خود بر تخت می‌نشست و بزرگان و ملازمان حضرت هر طرف صف می‌کشیدند. فرستاده می‌آمد و نزدیک تخت بر کرسی قرار می‌گرفت. شاه از او اسم و لقب و کار و موضوع سفارتش را می‌پرسید و از احوال کشور او و آیین آنجا و شاه و لشکرش سوال می‌کرد، پس او را به قصر خویش می‌برد و هر چه یک سفیر و رسول را به کار است، برای او می‌فرمود ترتیب دهند، سپس او را به بزمگاه می‌برد و با وی به خوان می‌نشست، و می‌فرمود لشکری بیشمار در شکارگاه حاضر شوند، آنگاه او را با خود به نخجیر می‌برد. بعد خلعت و تشریفی سزاوار قدر او بر وی می‌آراستند و به آیینی که واردش کرده بودند باز به مرز می‌رسانیدند» (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۱۰۴-۱۰۵).

wāspuhragān شاهزادگان، خاصان

pas arjāsp xyōnān xwadāy azd mad kū wištāspšā[h] abāg pusān brādarān ud wāspuhragān ud hamarzān ī xwēš ēn dēn ī abēzag māzdēsānān az ohrmazd padīrift.

پس ارجاسب خیونان خدای [را] آگهی آید که گشتاسب شاه با پسران و برادران و واسپوهران و هملان (هم‌ارزان) خویش این دین ویژه مزدیسنان [را] از هر مزد پذیرفت (یادگار زیران، بند ۲).
-ag + wāspuhr- (پسوندی که برای ساختن اسم یا صفت به اسم متصل می‌شود) + -ān- (پسوند جمع ساز).

مادی: -visapuθra*؛ فارسی باستان: -vās(a)puθra*، -viθapuçra*؛ اوستایی: -vīsō.puθra-؛ پارسی کتیبه‌ای: wispuhr؛ فارسی میانه کتیبه‌ای: wāspuhrag, wispuhr (هینز، ۱۹۷۵: ۲۶۵ و ۲۶۸؛ هویز، ۱۹۹۹: ۵۰؛ تاورنیه، ۲۰۰۷: ۴۳۴). نیبرگ این واژه را مشتق از صورت -vāīspuθri* می‌داند و صورت ودایی آن را نیز مشتق از -vispuθra* گرفته است. بنابراین می‌توان گفت احتمالاً واسپوهر صورتی دیگر از واژه ویسپوهر است و از نظر ریشه‌شناسی هر دو به یک صورت اوستایی -vīsō.puθra- برمی‌گردند اما از نظر معنایی میان دو صورت «واسپوهر» و «ویسپوهر» در دوره‌ای خاص تفاوت‌هایی دیده می‌شود (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۲۰۵ و ۲۱۵؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۲۶).

«wāspuhragān از wispuhr به معنای پور و ویس گرفته شده است، قصرها و نیز خاندان‌های اشرافی وابسته به آنها و به دربار را ویس می‌خواندند» غیبی به نقل از هرتسفلد^۱ می‌نویسد قدیمی‌ترین کاربرد ویس پور (*vāīspuθra) مربوط می‌شود به فریدون در بند ۳۳ از یشت ۵؛ وی همچنین معتقد است همان گونه که اصطلاح ویس پوران به کار می‌رفت ویس دختان نیز وجود داشته است و نام ویس در حماسه عاشقانه ویس و رامین احتمالاً مخفف ویس دخت یا ویس بانو بوده است (غیبی، ۱۳۹۵: ۱۳۹). اوشیدری نیز معتقد است واسپوهران، «روسا یا به طور کلی افراد خاندان‌های بزرگ را می‌گفتند» (اوشیدری، ۱۳۹۴: ۴۶۲) بر اساس آنچه کریستن‌سن نقل می‌کند هر دو کلمه «واسپوهر» و «ویسپوهر» پهلوی اشکانی به شمار می‌روند و در دو دوره اشکانی و ساسانی به کار می‌رفتند، از واژه «واسپوهر» برای اشاره به اعضای طبقه اشراف و نجابی درجه اول استفاده می‌شده و منظور از کلمه «ویسپوهر» در معنای «پسر طایفه»، پسر ویس پتی یا ویس بد (رئیس طایفه) نبوده است بلکه این واژه ارزش اجتماعی بیشتری داشت و شاهزادگان خانواده شاهی را به این نام می‌خواندند. با این وجود در دوره‌ای از زمان ساسانی این تفاوت معنایی بین دو کلمه «واسپوهر» و «ویسپوهر» از بین می‌رود و واژه «ویسپوهر» نیز جای خود را به «واسپوهر» می‌دهد. هرتسفلد معتقد است واسپوهر به معنای اخص عنوان «ولیعهد» است و اصفهان را معمولاً به ولیعهد می‌سپردند و واسپوهرگان را نام رسمی این ایالت می‌داند (کریستن‌سن، ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱ و ۷۷) بنابراین واسپوهرگان مرکب از اعضای طایفه ساسانیان هستند که نوادگان و فرزندان مستقیم شاه محسوب نمی‌شوند (ویسهوفر، ۱۳۷۸: ۲۱۶).

¹ Herzfeld, Zoroaster and his World (1947), p.102

۲-۲- مناصب لشکری

ērān spāhbed ایران سپاهبد

pas xyōn[ān] dō nām barēnd kū ōzad zarēr ērān spāhbed ...

پس خیوانان دو نام برند که ما کشتیم زیر ایران سپاهبد [را] ... (یادگار زریران، بند ۸۷)

ērān نک. ērān dahibed

spāhbed: مشتق از دو جزء -spāh و -bed:

spāh-: فارسی باستان: -spāda در ترکیب -taxma-spāda «نام یکی از فرماندهان سپاه داریوش»، اوستایی: -spāda-, spāda- «سپاه»، فارسی میانه ترفانی: ispāh، پارتی: ispāδ «سپاه» (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۳۶؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۸۵؛ هرن، ۱۸۹۳: ۱۵۵؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۶۱۷؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲۲؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۸۶).

-bed نک. ērān dahibed

در دوره ساسانی سپاه ایران تحت فرماندهی ایران سپاهبد- یکی از سرداران بزرگ آن دوره- قرار داشت که اختیاراتش بیشتر از یک فرمانده فعلی بود، همچنین وزیر جنگ و فرمانده کل نیرو محسوب می‌شد و در هنگام صلح نیز اختیاراتی را دارا بود. تشکیلات و اداره کل سپاه کشور تحت نظارت وی قرار داشت و به عنوان وزیر جنگ کارهای جنگی را ساماندهی و رهبری می‌کرد. فردی که منصب ایران سپاهبدی به او محول می‌شد احتمالاً یکی از اعیان دربار محسوب می‌شد و بنا به گفته ثوفیلاکتوس این شغل یکی از شش شغلی است که موروثی بوده است. در زمان خسرو انوشیروان این مقام منسوخ و وظایفش میان چهار سپهبد بنابر چهار جهت اصلی، تقسیم شد که هر یک، فرمانده دائمی یکی از این چهار قسمت محسوب می‌شدند (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۴۱؛ تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۰؛ نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۸۲). در فهرست مشاغل ارثی سه شغل دیده می‌شود که در شمار مشاغل لشکری است، یکی از عالی‌ترین القاب، لقب ارگابد (رئیس دژ) بود که به پادشاهان تعلق داشت. ارتشباران سالار نیز لقب عالی بود و بعد از آن لقب سپهبد (رئیس لشکریان) می‌آمد و ایران سپهبد فرمانده کل ارتش‌ها بود. (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۱۱۰).

ēraxtārān جنگجویان

harwīn [v]āspuhrakān govān ēraxtārān gāhīh¹ xw[ā]bar² bawād pad wahišt
bāmīg pad a-sar rōšnīh nišēm warzāwandān.

همه [و] اسپوهران، گوان (پهلوانان)، جنگجویان [را] گاه نیکو باد به بهشت بامی (باشکوه)، در روشنی بی‌پایان، در جایگاه ورجاوندان (یادگار زریران، پایان نوشت، بند ۲).

¹ این واژه در متن gāhīh آمده است. در نسخه‌های متاخر پهلوی گاهی īh به جای حرف اضافه ā به کلمه وصل می‌شود (آموزگار، ژاله، ۱۳۹۲)، یادگار زریران، ص ۴۲).

² «در پهلوی xwābar که در متن xwawar نوشته شده است و معمولاً به معنی مهربان و نیکوکار است (همان).

واژه **ēraxtārān** از ēraxt ماده ماضی و پسوند صفت فاعلی ساز -ār- و پسوند جمع ساز -ān- ساخته شده است.

فارسی میانه: ēraxtan و -ēranj- «جنگیدن، مشاجره کردن» از پیشوند -abi* و ریشه اوستایی-ric «ترک کردن». منصوری این واژه را از ریشه ایرانی باستان -rang- «مشاجره کردن، محکوم کردن» می‌داند (منصوری، ۱۳۸۴: ۱۴۳؛ نیبرگ، ۱۳۹۰: ۷۱؛ کلنز، ۱۹۹۵: ۵۸).
احتمالاً منظور از ēraxtārān همه جنگجویان به طور کلی است، چه آنها که سواره نظام بودند و چه آنها که پیاده نظام نامیده می‌شدند.

spāhbed سپاهبد

نک. ērān spāhbed

ān tahm spāhbed ī nēw zarēr frawardag passox āngōn framūt kardan ...

آن تهم سپاهبد دلیر، زریر نامه [را] آنگونه پاسخ فرمود کردن ...
مادی: -spādāza*؛ پارتی کتیبه‌ای: spādbed; sp'dp(ty), sp'dpty, spdpty; spādbed (هینز، ۱۹۷۵: ۲۲۵؛ ژینیو، ۱۹۷۲: ۳۳، ۴۷، ۶۳؛ هویز، ۱۹۹۹: ۵۵)
سپاهبد، همان فرمانده سپاه است که بعد از تقسیم شدن کشور به چهار قسمت و برداشته شدن مقام ایران سپاهبد، چهار سپاهبد اصلی بوجود آمد. این تقسیم بندی باعث شد مقام سپاهبد تنزل یابد زیرا از آن به بعد هر یک وابسته به ایالت مخصوص به خود بودند. در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت از فردی به نام رخس سپاهبد (raxš spādbed) نام برده شده که در زمان اردشیر اول می‌زیسته است (هویز، ۱۹۹۹: ۵۵).

stōrbān ستوربان

stōrbān: مکنزی

pas kārawān ēwarz kunēnd pīlbān pad pīl rawēnd ud stōrbān pad stōr rawēnd ud wardyūndār pad wardyūn.

پس کاروان ایورز (حرکت، رژه) کنند پیلبا[نا]ن به پیل روند و ستوربا[نا]ن به ستور روند و گردونه‌دار[ان] به گردونه روند (یادگار زیریان، بند ۲۷).

قس فارسی باستان: *xarabā ta- «خرابان» (هینز، ۱۹۷۵: ۱۳۲)

این واژه از اسم stōr و پسوند صفت ساز -bān- مشتق شده است:

stōr: اوستایی: -staora «حیوان، چهارپا»، مشتق از هندواروپایی: -steu-ro* «گاو»، پارتی: istōr «اسب»، istōrbād «جانور» (بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۵۹۳؛ بویس، ۱۹۷۷: ۲۳؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۹۱؛ پوکورنی، ۱۹۶۰: ۱۰۱۰).

پسوند *bān*-: از صورت ایرانی باستان *pāna*- «نگهبانی، حفاظت» که در ایرانی میانه غربی به صورت *bān* درآمده و معنای «نگهبان یا محافظ» را می‌دهد. این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۳۰).

ساختمان سپاه در آن زمان از چهار بخش تشکیل می‌شد همان طور که در بازی شطرنج نیز مشهود است: گردونه (زُخ در بازی شطرنج)، ستور (اسب)، پیل و چهارمین مورد پیادگان که در بند ۱۹ به همراه اسب ذکر شده است، برونر^۱ معتقد است این یک مضمون دخیل هندی است که در این متن آمده است (غیبی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

در متن *یادگار زریران* ستوربان چنین یاد می‌شود:

«پس کاروان ایورز (رژه، تمرین) کنند پیل‌با[نا]ن به پیل روند، ستوربا[نا]ن به ستور روند. گردونه‌دار[ان] به گردونه روند.»

ستوربان با آخورسالار فرق دارد برای نمونه در متن *یادگار زریران* در مورد آخورسالار آمده: «پس بستور، پنهان به آخورسردار گوید که گشتاسب فرمان داد که آن اسب که چون زریر کودک بود، برنشست به بستور ده، آخور سردار اسب زین فرماید کردن بستور برنشیند...» (ماهیارنوبی، ۱۳۸۷: ۵۲ و ۶۸).

ستوربان در کنار پیل‌بان و گردونه‌دار برای جنگیدن آماده می‌شود. بنابراین می‌توان گفت احتمالاً ستوربان فردی بود که هنگام جنگ از ستوران مواظبت می‌کرد و در کنار پیل‌بان و گردونه‌دار به میدان جنگ می‌رفت، در صورتی که آخورسالار احتمالاً فردی بود که فقط اصطبل شاهی را نگهداری می‌کرد و در آماده کردن حیوانات نقش داشت.

pīlbān پیل بان

مکنزی: *pīlbān*

pas kārawān ēwarz kunēnd pīlbān pad pīl rawēnd ud stōrbān pad stōr rawēnd ud wardyūndār pad wardyūn.

پس کاروان ایورز (حرکت، رژه) کنند پیل‌با[نا]ن به پیل روند و ستوربا[نا]ن به ستور روند و گردونه‌دار[ان] به گردونه روند (یادگار زریران، بند ۲۷).

این واژه از اسم *pīl* و پسوند صفت ساز *bān*- مشتق شده است.

pīl: فارسی باستان: «عاج»، سنسکریت: *-pillaka*, *-pilu* «فیل»، فارسی میانه ترفانی و پارتی: *-pīl* (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۶؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۹۷؛ مایرهوفر، ۲۰۰۱: ۳۲۶؛ بویس، ۱۹۷۷: ۷۶؛ دورکین - مایستر ارنست، ۲۰۰۴: ۲۸۹).

bān- نک. *stōrbān*

پیل بان فردی است که فیل‌های جنگی را هنگام جنگ نگهداری و هدایت می‌کند.

^۱. Brunner, JNES (1980), p.299

در جنگ‌ها از فیل، اغلب برای ترساندن اسب‌های دشمن استفاده می‌شد. این فیل‌ها ساقه لشکر را تشکیل می‌دادند و تعدادی از سپاه بر آنها سوار می‌شدند. فیل‌ها در هنگام ترس و آشفتگی غیر قابل مهار می‌شدند و این باعث می‌شد برای لشکر خودی نیز خطر داشته باشد. آمیانوس مارسلینوس در گزارشی که از نزدیک شدن سپاه رم به تیسفون می‌نویسد فیل‌ها را اینگونه شرح می‌دهد:

«ایرانیان با گردان‌هایی از سواران زره پوش در برابر ما حاضر شدند ... پشت سر آنان فیل‌هایی می‌آمدند که مانند کوه‌هایی متحرک به نظر می‌رسیدند. جثه عظیم آنان خطر نابودی هر کسی که به آن نزدیک می‌شد را داشت و تجربیات گذشته به ما آموخته بود که از آنها بترسیم و حذر کنیم» (بروسیوس، ۱۳۸۹: ۲۴۱).

این خلدون نیز فیل‌ها را این گونه وصف می‌کند:

«بر آنها برج‌هایی چوبین مثل کوشک می‌ساختند و از لشکریان و اسلحه و بیرق‌ها پر می‌کردند و هنگام کارزار در آخر لشکر به کردار دیواری ردیف می‌نمودند و لشکریان را بدان پشت گرمی و اطمینان قلب حاصل می‌شد.» (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۸۶).

pēšēnīgān sālār پیشینیان سردار، سردار برتر

pas jāmāsb ī pēšēnīgān sālār zūd andarōn andar šud u-š ō wištāspšā[h] gōwēd kū az arjāsp ī xyōnān xwadāy dō frēstag mad ...

پس جاماسب پیشینیان سردار زود اندرون اندر شود و به گشتاسب شاه گوید که از ارجاسب خیونان خدای دو فرستاده آمد ... (یادگار زریران، بند ۵)

pēšēnīgān

این واژه از **pēš + ēn + īg + ān** مشتق شده است:

pēš «پیش» + **ēn** - پسوندی است که صفت نسبی می‌سازد + **īg** - پسوندی است که اسم و یا صفت می‌سازد + **ān** - پسوند جمع.

pēš: نیرگ صورت فارسی باستان **paišiyā** «پیش، قبل» را برای این واژه بیان کرده است اما هرن آن را از صورت فارسی باستان **patiš** به معنای «ضد، در مقابل» و صورت اوستایی **paitiš** می‌داند (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۲۵ و ۱۳۳؛ نیرگ، ۱۳۹۰: ۱۶۱؛ هرن، ۱۸۹۳: ۷۹).

براساس متن *یادگار زریران*، پیشینیان سردار لقبی است که برای جاماسب وزیر دانای گشتاسب به کار می‌رفت، احتمالاً منظور کسی است که سردار برتر پیشینیان است و شاید منظور از پیشینیان افرادی است که از نظر مقام بعد از وزیر قرار دارند مانند ایران سپاهید در این متن. غیبی این واژه را به رئیس الوزرا و صدراعظم ترجمه می‌کند و می‌نویسد در *یادگار جاماسبی* (۱:۸) جاماسب «از پیشینیان گشتاسب شاه» بود، در ماجرای یوشت فریان (۲:۵۹) از «پیشینیان دهبان» نام رفته است و در *روایات داراب هرمزديار* (۲:۳۸۴) از «پیشینیان و دستوران و دانایان [و] دین آگاهان» (غیبی، ۱۳۹۵: ۱۳۹)

sālār: نک به **āxwarr sālār**

wardyündār گردونه‌دار

pas kārawān ēwarz kunēnd pīlbān pad pīl rawēnd ud stōrbān pad stōr rawēnd
ud **wardyündār** pad wardyūn.

پس کاروان ایورز (حرکت، رژه) کنند پیلبا[نا]ن به پیل روند و ستوربا[نا]ن به ستور روند و **گردونه‌دار[ان]** به گردونه روند (یادگار زیربان، بند ۲۷).

از دو جزء **wardyūn** و **dār** ساخته شده است:

wardyūn: از صورت ایرانی باستان -*vartav(a)n*؛ اوستایی: -*varta** «گردونه» در ترکیب -*varətō.raθa* از ریشه *vart-* «گشتن، چرخیدن»؛ **dār**: پسوندی است با معنای «دارنده» که از اسم، صفت می‌سازد (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۵۳؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۳۲؛ حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۳۶۷؛ بارتولومه، ۱۹۶۱: ۱۳۶۸).

استفاده از گردونه اولین بار در زمان هخامنشیان معمول شد و از پایان سده پنجم پیش از میلاد گردونه‌های جنگی داس‌دار بخشی عادی از سپاه محسوب می‌شدند. گردونه‌های پارسی در سنگ نگاره‌های تخت جمشید نشان داده شده‌اند اما احتمالاً تنها کاربرد نظامی آن ممکن است برای استفاده به عنوان وسیله نقلیه فرماندهی بوده باشد. از گردونه‌های داس‌دار نخستین بار در نبرد کوناکسا یاد می‌شود. گردونه‌های داستان‌های حماسی، وسایل نقلیه دو اسبه‌ای بودند که یک گردونه‌ران و یک جنگجو را حمل می‌کردند (هید، ۱۳۹۱: ۷۷-۷۹ و ۸۶). گردونه‌داران یا ارابه رانان جزء سواره نظام محسوب می‌شدند و نسبت به پیاده نظام‌ها از مزایای بیشتری برخوردار بودند. بر اساس تقسیماتی که از سپاه ارائه می‌شود دو گروه سواره نظام و پیاده نظام در کنار مناصب دیگر وجود دارد. رئیس سواره نظام، اسواران سالار نامیده می‌شود که بنا بر نامه تنسر «وظیفه او نگهداری مردان جنگی در شهر و اطراف شهر بود تا با جنگ افزارها تمرین کنند و در آداب جنگ، آرموده شوند» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۵).

۳- نتیجه‌گیری

با توجه به مناصب و القابی که در متن *یادگار زیربان* ذکر شده هر دو نوع منصب درباری و لشکری در این متن دیده می‌شود؛ مناصبی چون *ērān dahibed*، *wāspuhragān*، *darīgbed*، *bitaxš*، *frēstag*، *bayaspān*، *dibīrān mahist*، *dēwān mahist*، *āxwarr sālār* و *stōrbān*، *pīlbān*، *pēšēnīgān sālār*، *spāhbed*، *ērān spāhbed*، *ēraxtārān*، *spāhbed* جزء مناصب لشکری محسوب می‌شوند.

با بررسی متنی همچون *یادگار زیربان* که نحوه جنگ ایرانیان را شرح می‌دهد از صاحب منصبانی که هنگام جنگ در کنار شاه حضور دارند، تصویری ذهنی به وجود می‌آورد و چگونگی وظایف آنان را در جنگ بیان می‌کند. مثلاً **دریکبد** که مراقب تشریفات دربار بود با حضورش در هنگام جنگ، همچنان بر تشریفات باریابی و پیام رسانی نزد شاه نظارت می‌کند. یا **آخور سالار** که اصطبل شاهی زیر نظر او بود، در جنگ نیز این وظیفه را داراست و فرد دیگری جای او را نمی‌گیرد و یا افرادی چون **دیوان مهست** و

دبیران مهست که هر یک رئیس طبقه مخصوص به خود هستند نیز در اردوگاه جنگی حضور دارند و به وظیفه خود عمل می‌کنند.

آنچه شایان توجه است، تحلیل چگونگی وظایف این افراد از طریق ریشه‌شناسی است که باعث می‌شود در کنار تحلیل‌های استنباط شده از بافت متن، تصویر واضح‌تری از این مناصب، به وجود آورد. برای نمونه واژه **بیسپان** که در این متن معنای «پیام‌آور» را داراست در ظاهر به واژه **فرستاده** شبیه است اما اگر از نظر ریشه‌شناسی مورد تحلیل قرار گیرد می‌توان گفت **بیسپان** اشاره به دو اسبه بودن پیام‌آور دارد و از آنجایی که در بند ۲۴ و ۲۶ متن پهلوی از این واژه در معنای «پیام‌آور» یا همان «چارچی» نام برده شده است می‌توان چنین نتیجه گرفت که **فرستاده** در اصل فردی است که میان کشورها و دولت‌ها نقش پیام‌آور را ایفا می‌کند اما **بیسپان** در واقع همان چارچی است که مردم را از اخبار مطلع می‌کند و یا واژه **بیدخش** که از نظر ریشه‌شناسی نظریه‌های متفاوتی برای آن داده می‌شود: برای مثال می‌توان آن را در معنای «چشم دوم شاه» در نظر گرفت و منظور همان فردی است که چشم و گوش شاه نامیده می‌شود و یا آن را به عنوان «حاکم دوم» در نظر گرفت که در نبود شاه نایب السلطنه محسوب می‌شود. بنابراین تحلیل ریشه‌شناختی یک واژه در کنار توضیحاتی که می‌توان در متون مختلف مشاهده کرد، تاثیر درخور توجهی در درک بهتر آن واژه خواهد داشت.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۲). *یادگار زریران*، تهران: معین.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۳). *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: سمت.
- اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۲). *کتابخانه‌های پهلوی اشکانی (پارتی)*، تهران: پازینه.
- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۹۴). *دانشنامه مزدیسنا*، تهران: نشر مرکز.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۹). *ایرانیان باستان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: ثالث.
- بهار، محمد تقی (۱۳۱۴). «یادگار زریران»، *فصلنامه تعلیم و تربیت*، شماره ۵-۳، صص ۲۴۱-۲۴۶.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۹). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- پیگولوسکایا، ن. و دیگران (۱۳۵۴). *تاریخ ایران*، تهران: پیام.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵). *جامعه ساسانی*، تهران: نشر نی.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج ۱-۵، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۵). *واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران*، ج ۱-۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضایی باغبیدی، حسن (۲۰۱۸). «نگاهی دیگر به حماسه کهن یادگار زریران»، *دانشگاه اوساکا*، شماره ۱۴، صص ۵۷-۶۵.

- غیبی، بیژن (۱۳۹۵). *دوازده متن باستانی*، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۴). *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۵۰). *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت الله رضا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۸۷). *یادگار زریران*، تهران: اساطیر.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه مهشید میر فخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منصوری، یدالله (۱۳۸۴). *بررسی ریشه شناختی فعل‌های زبان‌های پهلوی*، تهران: آثار و فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- موسوی حاجی، سید رسول و سرور خراشادی (۱۳۸۹). «پژوهشی در مناصب درباری عهد ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد کتیبه‌ای»، *مجله پژوهش‌های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، شماره ۷، صص ۱۸۳-۲۰۲.
- نقیسی، سعید (۱۳۸۴). *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.
- نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۹۰). *دستورنامه پهلوی*، جلد ۲. تهران: اساطیر.
- ویسپوهر، یوزف (۱۳۷۸). *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- هد، دانکن (۱۳۹۱). *ارتش ایران هخامنشی*، ترجمه محمد آقاجری، تهران: ققنوس.
- Bartholomae, Chr. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, (1st Pub. 1904) Strassburg: K. J. Trübner.
- Benveniste, E. (1932). «Le mémorial de zarēr. Poème Pehlavi Mazdéen», *Journal Asiatique*, 245-93.
- Boyce, M. (1977). *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Partian*, *Acta Iranica*. 9a, Leiden: E. J., Brill.
- Boyce, M. (1987). AYĀDGĀR Ī ZARĒRĀN. *Encyclopædia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/ayadgar-i-zareran>.
- Durkin-Meisterernst, D. (2004). *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Partian*, Turnhout: Belgium.
- Geiger, W. (1890). *Das Yātkār-I Zarērān und sein Verhältnis zum Šāh-nāmē*, Sitzungsberichte der königlichen Bayerischen Akademie der Wissenschaften, München: Philos. Philol Cl.
- Gignoux, ph. (1972). *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthe*, London: Lund Humphries [for] Corpus Inscriptionum Iranicarum.

- Hinz, W. (1975). *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Horn, P. (1893). *Grundriss der Neu Persischen Etymologie*, Strassburg: K. J. Trübner.
- Hübschmann, H. (1895). *Persische Studien*, Strassburg: K. J. Trübner.
- Huyse, ph. (1999). *Die Dreisprachige Inschrift Šābuhrs I, an der ka'ba-I Zardušt (ŠKZ), (Vol. I)*, London: School of Oriental and African Studies.
- Kent, R. A. (1953). *Old Persian*, New Haven: Connecticut.
- Kellens, J. (1995). *Liste du verbe avestique*, Wiesbaden: Reichert.
- Mackenzie, D.N. (1998). ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR, *Encyclopædia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/eran-eransah>.
- Mayrhofer, M. (1992-2001). *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen, (Vol.I-III)*, Heidelberg: Carl Winter-Universitätsverlag.
- Pagliaro, A. (1925). «Il Testo Pahlavico Ayatkar-i Zarērān edito in Transcrizione». con Introduzione, Note e Glossario. Rendiconti Della R. Accademia Nazionale dei Lincei. Classe di Scienze Morale, *Storiche e Filologiche*, Ser. sesta, Vol. I, Roma. 550-604.
- Pokorny, J. (1960). *Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch, I-II*. Bern-München.
- Sundermann, W. (1989). BIDAXŠ, *Encyclopædia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/bidaxs-title-of-iranian-origin>.
- Tavernier, J. (2007). *Iranica in the Achaemenid Period*, Leuven.

س س ا ر
